

تفصیلاً
آیة اللہ کی

محمد بنی حضرت آیة اللہ

عظیمیہ

مشہور



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفغار شماره ۶

ترجمه تفصیلی آیه الكرسي

سخنرانی حضرت آیت الله سید علی خامنه ای

بهمن ۱۳۵۲، مشهد مقدس

گردآوری و تنظیم: صهبا

چاپ اول: دی ۱۳۹۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۷۵-۲۶-۰



انتشارات مؤسسه

ایمان جهادی

۰۲۵ - ۳۳۵۵۱۲۱۲

۰۹۱۰ - ۲۱۱۵۷۷۶

info@sahba.ir



آشنایی با دیگر
محصولات در
sahba.ir

سامانه پیامکی

ارسال نام کتاب به

۳۰۰۰۷۲۲۵۵



در خبر است که شبی از شب‌های دوران نبوت خاتم‌الانبياء، فریاد ضجه‌وار ابلیس در شرق و غرب عالم پیچید، فریادی که دردمندان از عمق وجودش برخاسته بود.

قوم ابلیس که کمتر او را این‌طور پریشان و آزرده‌خاطر دیده بودند، اطرافش گردآمدند تا علت این زوزه گوش‌خراش شبانه‌اش را بفهمند. ابلیس که همچون فرمانده سپاهی تارومار شده می‌نمود، گفت: امشب حادثه‌ای بزرگ و هولناک اتفاق افتاده که کمرم را تا کرده، باید بروم عالم را بگردم تا ببینم چه شده. از قوم خویش جدا شد و سراسیمه خود را به اطراف و اکناف عالم رساند! به مدینه که رسید، مردی را دید. به ظاهر انسان در آمد و از او پرسید: آیا دیشب در اینجا حادثه‌ای اتفاق افتاده؟ مرد پاسخ داد: آری! دیشب جبرئیل امین، آیه‌ای بر رسول‌الله نازل کرد که بعد از آن، وقتی محضر ایشان شرف‌یاب شدیم، فرمودند: «آیه‌ای از گنج عرش الهی نازل شده که تمام بُت‌های مشرق و مغرب عالم، با نزول آن، با صورت بر زمین افتادند.»

آیه‌الکرسی که با نزولش سبب سقوط بت‌های عالم شد، بسیار مورد توجه پیامبر و اهل‌بیت ایشان بوده و روایات متعددی در

ارزش و اهمیت استمرار قرائت آن وارد شده. پیغمبر اکرم در سفارشی به امیرالمؤمنین می‌فرماید:

یا علی! بر تو باد به خواندن آیه‌الکرسی بعد از هر نماز واجب؛ زیرا به غیر از پیغمبر و صدیق و شهید، کسی به خواندن آن، بعد از هر نماز محافظت نمی‌کند. و هر کس بعد از هر نماز، آیه‌الکرسی را بخواند، به جز خداوند متعال کسی او را قبض روح نمی‌کند و مانند کسی است که همراه پیغمبران، در راه خدا جهاد کرده و شهید شده و بعد از مرگ، بلافاصله داخل بهشت می‌شود.

همچنین در روایتی از امیرالمؤمنین آمده:

اگر از آثار معنوی آیه‌الکرسی آگاه بودید، هیچ‌وقت خواندن آن را ترک نمی‌کردید.

علاوه بر ارزش معنوی و آثار اخروی آیه‌الکرسی، روایات فراوانی نیز در آثار دنیوی آن نقل شده؛ مانند حفظ اموال، رفع فقر، ایمنی از شر دشمنان، شفای امراض، دفع اجنه، برآورده شدن حاجات، سلامتی در سفر، آزادی از زندان، ایجاد محبت و... که البته برای هر کدام، کیفیت و کمیت خاصی از قرائت آیه‌الکرسی وارد شده است.

در روایتی از رسول اکرم، از این آیه به سید آیات قرآن تعبیر شده، که نشان‌دهنده جایگاه ویژه آن در بین آیات قرآن است. از طرف دیگر، امیرالمؤمنین می‌فرماید:

«لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَا تَدَبَّرُ فِيهَا» در قرائتی که تدبر در آن نباشد، هیچ خیری نیست.

پس این همه سفارش به قرائت آیه‌الکرسی، باید همراه با تدبر دقیق و عمیق در مفاهیم بلند آن باشد. با کمی تأمل در مفاهیم و معارف آیه‌الکرسی، مشخص می‌شود که این آیه، از غُرر آیات اعتقادی قرآن است و تدبر در آن، زوایای مهمی از اصل اعتقادی توحید را روشن می‌کند. چه نیکوست که مبانی اعتقادی ما، از قرآن استخراج شود.

رهبر معظم انقلاب که هم در تدبر و هم در استمرار در تلاوت قرآن، الگو هستند، در مباحث قرآنی خود، بارها و بارها بر این دو مقوله تأکید و سفارش فرموده‌اند. همان‌گونه که در تصویر ابتدای این گفتار نیز دیده می‌شود، حضرت آقا بعد از نماز، دست خود را بر چشمانشان می‌نهند و آیه‌الکرسی را زیر لب زمزمه می‌کنند.

در روایات آمده که برای حفظ نور چشم، بعد از نماز واجب،

ابتدا این دعا را بخوانید: «أُعِيدُ نَوْراً بَصَرِي بِنُورِ اللَّهِ الَّذِي لَا يُطْفِئُ»؛ سپس در حالی که دست خود را بر چشمانتان نهاده‌اید، آیه‌الکرسی بخوانید.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، پیش از انقلاب، در یکی از جلسات قرآنی خود، موضوع سخنرانی‌شان را آیه‌الکرسی قرار می‌دهند. گفتار حاضر، خواننده را به آن جلسه می‌برد. مخاطب ایشان در این جلسه، مردم عادی از هر سن و هر قشر و هر صنفی هستند که در مسجد، پای سخنان ایشان نشسته‌اند.

این سخنرانی در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۵۲، در شب جمعه و در مسجد کرامت ایراد شده است. جلسات قرآنی حضرت آقا در این مسجد، هر شب جمعه برقرار بوده، و این سخنرانی، در دومین شب جمعه محرم الحرام سال پنجاه و دو انجام شده است.

حضرت آقا که بعد از نماز مغرب و عشاء، ایستاده و با استفاده از تخته‌سیاهی در کنارشان، سخنرانی می‌کرده‌اند؛ در این جلسه، آیه‌الکرسی را ترجمه می‌کنند. ترجمه‌ای خاص که در خلال آن، مباحث اعتقادی آیه استخراج و با بیانی ساده و در حد فهم عموم مردم، به تفصیل ارائه می‌شود.

ایشان طبق معمولِ روشی که در تفسیر آیات دارند، آیه را کاملاً در بستر اجتماعی و با جهت‌گیری هدایتی و تربیتی بررسی می‌کنند. البته سخنرانی مختصر است و هدف ایشان هم بررسی فنی تمامی جنبه‌های آیات نیست؛ لذا نمی‌توان لفظ تفسیر را به آن اطلاق کرد. اما چون در حد یک ترجمه معمولی و ساده هم نیست، به نظر می‌رسد «ترجمه تفصیلی» عنوان مناسبی برای آن باشد.

ایشان اصول اعتقادی آیه را با در نظر گرفتن همان دو اصلی که برای ایمان، بعدها در جلسات «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» مطرح کرده‌اند، بیان می‌کنند. ایشان معتقدند ایمان ارزشمند و مطلوب اسلام باید «آگاهانه» و «متعهدانه» باشد.

با همین دید، اصل ایمانی توحید را از آیه‌الکرسی استخراج می‌کنند، به نحوی که هم آگاهانه و نشأت گرفته از درک و فکر و بصیرت باشد، و هم تعهدزا و همراه با احساس مسئولیت و تکلیف در قبال آن.

در آن زمان، اعتقادات عموم مردم، سطحی و ضعیف و توأم با به رسمیت شناختن طواغیت و خداوندگاران دروغین بوده؛ و حداقل اینکه مردم از ابراز اعتقاد خود نسبت به «لااله الاالله» و عمل به آن، می‌ترسیدند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نسبت به این

فضا کاملاً تهاجمی برخورد می کردند. برای مثال، در جلسات طرح کلی اندیشه اسلامی، درباره توحید می فرمایند:

توحید اسلامی، الهامی است در زمینه حکومت، در زمینه روابط اجتماعی، در زمینه سیر جامعه، در زمینه هدف های جامعه، در زمینه تکالیف مردم، در زمینه مسئولیت هایی که انسان ها در مقابل خدا، در مقابل یکدیگر، در مقابل جامعه و در مقابل پدیده های دیگر عالم دارا هستند، توحید این است. توحید اسلامی همان الٰفی است که بعدش ب می آید و پ می آید و چ می آید، تا می آید. این جور نیست که بگویی خدا یک است و دو نیست و تمام بشود قضیه. خدا یک است و دو نیست، معنایش این است که در تمام منطقه وجود خودت شخصاً و جامعهات عموماً، جز خدا کسی حق فرمانروایی ندارد.

آری؛ مبنای اعتقادی حضرت آیت الله خامنه ای همین آیات قرآن و همین آیه الکرسی است. ایشان بر اساس این مبانی، با سخنرانی ها و پیام ها و خطابه های تاریخی خود، کاخ های سیاه خداوند گارانِ دروغین زمان را به لرزه در آورده و درمی آورند.

همان گونه که با نزول آیه الکرسی همه بت های عالم ساقط شدند

و ترس، وجود ابلیس را فراگرفت، امروز نیز حضرت آقا، با پیام همان آیه و به‌عنوان یکی از پیروان راستین مکتب قرآن، بتان را بر زمین می‌کوبند و لرزه بر اندام ابلیسکان عالم می‌اندازند.

مطالب این گفتار، در راستای همان مباحث توحیدی جلسات طرح کلی اندیشه اسلامی است. اما نگاه نو و کاربردی ایشان به آیه‌الکرسی، ارزش آن را ایجاب کرد که این سخنرانی به‌صورت مجزا منتشر و برجسته شود و همچون نگینی بر حلقه‌انگشتی نشیند.

آذرماه ۱۳۹۳

صهبا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طبق معمول شب‌های جمعه‌مان، برنامه امشب همان برنامه تلاوت قرآن است و ترجمه این آیاتی که انتخاب شده. آیه‌ای که امشب تلاوت شد - که شنیدید - این، همان آیه‌الکرسی معروف است. و البته این را توضیحاً عرض بکنم که علت اینکه ما امشب برنامه تلاوت را جلو انداختیم و ترجمه را بعد - درحالی که سیره معمولی ما، برخلاف این است و همیشه صحبت ما و ترجمه ما مقدمه‌ای است برای تلاوت قرآن، نه تلاوت قرآن مقدمه‌ای باشد برای صحبت ما - این به خاطر این است که این شب‌ها معمولاً صفحاتی، قسمت‌هایی از ماجرای صحنه عاشورا را عرض می‌کنیم و ذکر مصیبتی محسوب می‌شود، و دیگر فکر کردیم که شاید بعد از آن، آمادگی نباشد برای قرآن خواندن و شنیدن؛ این بود که خواستیم احترام کرده باشیم به قرآن و برنامه قرآن را جلو انداختیم.

آیة الکرسی را ما، دوستان و برادران، به چه عنوانی تاکنون آموخته‌ایم؟ آیة الکرسی را برای این ما خواندیم و یاد گرفتیم که یا این آیة قرآن امکنه^۱ و اجناس و دکان و خانه‌مان، یا جانمان و جان فرزندانمان را محفوظ بدارد، یا اینکه مثلاً در ضمن نمازی و اعمال روزهای خاصی این آیه وجود داشته، آن را یک بار، ده بار، صدبار، خواندیم. درحالی که آیة الکرسی آیه‌ای است از قرآن، و قرآن همه آیاتش این چنین است که متضمن مهم ترین مسائل است، مسائلی است که انسان می‌تواند برای ذهن خود و زندگی خود مطرح بداند. حالا اگر ما بتوانیم آنچه را که در آیة الکرسی هست یا آیة دیگری، درست بفهمیم یا نفهمیم، آن بسته به مبلغ^۲ دانش ما و مطالعه ما و دقت ما در آیات قرآن است، و بسته به اینکه چقدر بتوانیم بفهمیم. اگر نفهمیم، ما نفهمیدیم؛ آیه سرشار است، پُر است.

البته امشب بنده بنا ندارم که از معارف گنج‌ناییده شده در این دو، سه آیه مقدس، که مجموعاً آیة الکرسی نام دارد، مطلبی بیان کنم؛ چون بنای ما بر ترجمه است. امشب هم، من این آیات را

۱. جمع مکان

۲. مقدار

فقط ترجمه می‌کنم. اما همین ترجمه، خواهید دید که چقدر به ما معارفی از اسلام را می‌آموزد. یک اشاره است قرآن. قرآن کتاب تفصیلی نیست، یک اشاره است. از آن اشاره بایستی چیزها فهمید. یک رمز است و از آن رمز بایستی کتاب‌ها و فصل‌های گشوده خواند. قرآن این‌طور است.

اولاً این را تذکر بدهم، قبل از آنی که ترجمه کنم، که آیه‌الکرسی در اینجای سوره بقره، که اواخر سوره بقره است، بعد از آنی است که ماجرای طالوت و جالوت بیان شده، و ما گفته‌ایم ماجرای طالوت و جالوت را، آیاتش را معنا کرده‌ایم یک شب. و بعد فلسفه جهاد اسلامی، پس از آیات طالوت و جالوت ذکر شده، که «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»^۱، که جهاد اسلامی برای این است که فساد را از زمین براندازد. در ضمن داستان طالوت و جالوت، جمله‌ای وجود داشت و آن این بود که مؤمنین گفتند به یکدیگر که اگرچه ما از لحاظ عدد، اندکیم و لشکریان مقتدر آن سفاک^۲ ظالم - یعنی جالوت - بسیارند، و به‌ظاهر عاقلانه نیست مقابله کردن ما و آنها، اما «كَمِ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ

۱. سوره مبارکه بقره / آیه ۲۵۱، «و اگر خداوند، برخی از مردم را به‌وسیله برخی دیگر دفع

نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌شد.»

۲. خون‌ریز، بی‌رحم

عَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ^۱ ای بسا گروه اندکی که به اذن خدا و به فرمان خدا، بر گروه بسیاری غلبه می‌یابد و پیروز می‌شود. این هم در ضمن داستان طالوت و جالوت بود. در آنجا، در سراسر داستان طالوت و جالوت، باز اتکای به خدا بود و اینکه همیشه گروه‌های اندک با اتکای به خداست که می‌توانند بر گروه‌های بسیار و بی‌شمار غلبه کنند؛ اگر این اتکا را بفهمند و بدانند و اگر چنانچه با این اتکای به خدا، نیروی خداداده را نیز به کار بیاورند. اینها در سرتاسر داستان طالوت و جالوت بود. در آنجا هم، هرگز پیغمبر خدا نگفت و نیاموخت که بروید دعا کنید تا خدا شر جالوت را از سر شما کم کند. فرماندهی خواستند، فرمانده برایشان معین کرد. و فرمانده کار کشته کار آمدی هم معین کرد، که «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»^۲.

اینها همه‌اش آموزنده است، همه‌اش آموزنده است. سخن قرآن سراپا سمبل و رمز است، سراپا دقت است و نکته است و اشاره است. اینها را بایستی آموخت، و تا کسی با زبان قرآن آشنا نشود، انس نگیرد، قرآن را نمی‌فهمد؛ نه فقط عربی‌دانی، که ای بسا

۱. سوره مبارکه بقره/ آیه ۲۴۹

۲. سوره مبارکه بقره/ آیه ۲۴۷، «و او را در دانش و نیروی [بدنی بر شما برتری بخشیده است.»

عربی دان که زبان قرآن را نمی فهمد. زبان قرآن، بعد از عربی دانی، اُنسِ با قرآن است. یک دانشمند را شما فرض کنید - قرآن که خیلی بالاست، کلام خداست - یک دانشمند، یک حکیم، تا با او انس نگرفتید، سخن او را مدت ها نشنیدید، به اشارات او واقف نشدید، حرفش برای شما مفهوم نیست. خیلی حرف ها می زند که به نظر شما خیلی سُبُک می آید؛ اما شاگردش، آن کسی که سال ها پیش او کار کرده، درس خوانده، این حرف را بسی عظیم و پُر مغز می یابد. قرآن این طور است. قرآن که کلام خداست، اولی ست به هر کتاب دیگری در این جهت. آنچه که قرآن می گوید، اگر با زبان قرآن انسی نباشد، آن چنان که باید، قابل فهم نیست. اما با تعقل و تدبر و انس با قرآن، این مضامینِ عالی آشکار می شود.

[با توجه به مناسبتِ آیه‌الکرسی با] این چند نکته‌ای که عرض کردم، مناسبتش با داستان طالوت، مناسبتش با بیان فلسفه جهاد اسلامی، مناسبتش با غلبه گروه اندکی بر گروه بسیاری و مناسبتِ با اتکای به خدا در سراسر امور زندگی، مخصوصاً در این شداید عظیمی که پیش می آید، مثل داستان طالوتی و داوودی و آن پیغمبر در مقابل جالوت، با توجه به اینها حالا ترجمه این آیه عزیز را توجه کنید.

«اللَّهُ»، «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، این شعار اسلام است، شعار همه ادیان الهیست؛ در سراسر نوار تاریخ بشریت، از آغاز تا انجام. و همه چیز ادیان برای این است که این شعار - که فقط یک شعار خشک و خالی هم نیست، سراپا نماینده و نمودارِ مکتب است و فکر و طرز فکر - تمام تلاش مکاتب برای این است که این شعار، بر روی زمین و در سراسر عالم پیاده بشود؛ یعنی هیچ کسی، هیچ چیزی، هیچ موجودی، نه انسانی، نه حیوانی، نه جمادی، نه غریزه‌ای، نه هوای نفسی، شریک خدا نشود و مورد پرستش و عبادت و خضوع قرار نگیرد و بشر از همه چیز آزاد، از همه بندها، از همه زنجیرها، از همه اسارت‌ها، از همه ذلت‌ها و زبونی‌ها و خواری‌ها، آزاد و سربلند، و فقط بندِ عبودیت خدا را بر سرپای وجودش بپیچد. ادیان این است.

چرا این طور است حالا؟ عبودیت خدا به چه کار انسان می‌آید؟ نظامی که در آن اصل و همه چیز، عبودیت خداست، نظام متناسب با انسان است. آن نظامی که، آن آب و هوای محیطی که می‌تواند این نهال را که نامش انسان است، رشد بدهد، جز نظام الهی، جز نظام توحیدی، جز نظام علوی، چیز دیگری نیست. آن کسی که

انسان را آفریده است و سرشته است و از همه چیز وجود انسان باخبر است، سازنده و پردازندهٔ انسان، آنی که غرایز انسان، آن رقایق^۱ وجود انسان، آن تمایلات عجیب، آن احساسات، آن نقص‌ها، آن نیازها، آن کمبودها را بهتر از همه کس می‌داند؛ او می‌داند که این موجود با همهٔ موجودی‌اش، با همهٔ نقصش، با همهٔ ضعفش، با همهٔ نقاط قوتش، با همهٔ ذخیره‌های نهانش، با همهٔ امکاناتی که در وجود او مقدر است، این موجود - که اسمش انسان است - آن وقتی می‌تواند رشد کند، به ثمر برسد، میوهٔ شیرین بدهد، کامل بشود، متعالی گردد، که در محیط اسلامی و الهی و توحیدی زیست کند. همهٔ محیط‌های دیگر غلط است. همهٔ نظام‌های دیگر برای انسان نامناسب است.

دشمن یا مُبغض یا معاندِ سردمداران نظام‌های دیگر نیستیم؛ دلسوز آنهایم. این سخن انبیای خداست. انبیای خدا، پدران دلسوز بشرند؛ به متفکرین بشر، به اندیشمندان انسانیت، به آن بنّایان و سازندگان خانه‌هایی که در آن بشر باید زیست کند - یعنی نظام‌های اجتماعی - به آنها می‌آموزند که بشر جز در نظام الهی بهره‌مند و برخوردار و کامیاب نیست. این سخن دلسوزانهٔ انبیای خداست و تاریخ این را

۱. جمع رقیقه، نازک‌ها، کنایه از اسرار و رموز

ثابت کرده. دیده‌ایم که در نظام‌های دیگر، بشریت چه می‌کشد. دوست نمی‌دارم من که خیلی نزدیک بحث کنم. آن کسانی که در ذهنشان این‌گونه مسائل هست، در همین جملات بایستی آنچه را که باید بفهمند، بفهمند.

آن نظام‌هایی که امروز در دنیا عرضه شده است و عرضه می‌شود و هر روزی یک طرح و یک شکل از خود می‌نمایاند، نتوانسته است بشر را سعادتمند کند. فقط نظام الهی علاج بشر است و بس. آن روزی بشر از این تیره‌روزی بیرون خواهد آمد که نظام توحیدی الهی را پیرامون خود ببیند و در آن زندگی کند.

به‌رحال این شعار ادیان است، و آیه‌الکرسی با این جمله شروع می‌شود، و می‌بینید که این جمله با آنچه که اشاره کردیم از داستان طالوت و جالوت بسی مناسب است. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، «اللَّهُ» هیچ معبودی جز او نیست.

«الْحَيُّ» آن زنده؛ زنده است، همه معبودهای دیگر مرده هستند. آنچه که یک روزی مرده بوده و روز دیگری مرده خواهد شد و میان این دو موت، این دو مردگی، این دو عدم، چند صباحی زندگی دارد، آن‌هم چه زندگی پُردردسری! چه زندگی ضعیفی! چه زنده‌بودن به مویی آویخته‌ای! مرض دارد، بدبختی دارد، تصادفات

بد دارد، یک پشه او را از پای درمی آورد، این زندگی نیست. اما آنی که ما عبادتش می کنیم، آنی که ما زمام زندگی را به کف قدرت او می سپاریم، او آن کسی است که زنده است و زنده بوده است و زنده خواهد بود؛ حیات محض. «الْحَيُّ» آن زنده.

«الْقَيُّومُ»، قیوم را چندطور معنا کرده اند؛ اما شاید مناسب ترین معناها، یکی از دو معنا باشد: یا قیوم را به معنای پایدار و پاینده معنا کنیم؛ آن پایدار، آن همیشگی، آن ازلی^۱ و ابدی، آن سرمدی؛ یا قیوم را به این معنا، معنا کنیم که همه چیز، زندگی خود را و هستی خود را از او دارد و از او می گیرد. «الْقَيُّومُ» همه چیز قائم به اوست. همه چیز قائم به اوست و او قائم به ذات خود و به هیچ چیز دیگر احتیاجی ندارد؛ «الْقَيُّومُ».

حالا اینهایی که به عنوان صفت خدا اینجا ذکر می شود، این صفات را درست در ذهنتان نقش کنید، بعد این صفات را مقایسه کنید با صفات خداوند گاران دروغین زمین، با آن خدایان غاصب دروغ گو که حق نداشتند خود را معبود بشر کنند، و کردند؛ آن خدایانی که مردم نمی باید بندگان آنها می شدند، و آنها مردم را بندگان خود

۱. آن که ابتدا ندارد.

۲. همیشگی

کردند، که امیرالمؤمنین به مسلمانان زمان خود می گفت: «وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»^۱ بنده غیر خودت مباش، بنده بندگان مباش، که خدا تو را آزاد آفریده است.

یکی از خلفای صدر اول می گفت: اسْتَعْبَدْتُمُ النَّاسَ، مردم را بنده خودتان قرار دادید، برده خودتان کردید؛ ای خدایان دروغین، ای خداوندگاران غاصب، ای خدایان ضعیف، ای خدایان با مرگ و نیستی هماغوش، به چه حقی؟ به چه مناسبت؟ و چرا؟ وقتی که از خدا فروتر آمدید، وقتی که قدرت خدا را ندیده گرفتید، بندگان همه برابرنند، مگر آن را که خدا فضیلت بدهد، انبیا را و اولیا را. از انبیا و اولیا که گذشتید که دیگر میان کسانی فضیلتی نیست - که در همان جا هم فضیلت خدا کتره‌ای^۲ نیست، علتی دارد که خدا انبیا و اولیا را فضیلت می دهد - از آنها که گذشتید که دیگر فضیلتی بین مردم نیست، چرا باید زید بنده عمرو باشد، عمرو آقای بکر باشد، بکر غلام خالد باشد؟ چرا؟ چرا؟ چرا بایستی که مردم بندگان یکدیگر باشند؟

آنهايي که مردم را بنده خود می کنند و کرده‌اند در طول تاریخ،

۱. نهج البلاغه صبحی صالح/ نامه ۳۱، وصیت به امام حسن علیه السلام

۲. بی پایه، بدون دلیل

صفاتشان را با این صفات خدایی مقایسه کنید تا بدانید که باید خدا را عبادت کرد و بند بندگی و بردگی و عبودیت هر کسی و هر چیزی جز خدا را باید گسست. «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» آن زنده پاینده بدو همه کس.

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» غافلش ندانید، خوابیده و بی توجه‌اش نپندارید. هر موجودی - امروز دانشمندان این را کشف کرده‌اند و البته سیزده قرن پیش امام ما فرموده این را، روایتش هست - هر موجود زنده‌ای خواب دارد. موجود زنده‌ای که خواب نداشته باشد، شما پیدا نمی‌کنید. مضمون روایت هم هست؛ مفاد تجربیات دانش روز هم هست. هر موجود زنده‌ای ناگزیر خواب دارد؛ به یک صورتی، یکی در شبانه‌روز یک نوبت می‌خوابد، یکی در سال یک نوبت می‌خوابد، یکی در عمر یک نوبت می‌خوابد و به هر حال همه می‌خوابند، آنها که زندگی دارند.

اما خدا را جزو آن زندگانِ خواب‌آلوده ندانید. آن زنده خواب‌آلوده، لایق آن نیست که بندگی او کنی؛ بنده آن باش که چرتی و خوابی ندارد. او را تصرف نمی‌کند خواب و غفلت، «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ» نمی‌گیرد او را چرت، خواب سبک، «وَلَا نَوْمٌ» و نه خواب، خواب درست، خواب سنگین. اینها صفاتش است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَا الْإِرَاهُ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ اللَّهُ وَكَرِهَ الَّذِينَ آمَنُوا لِيُخْرِجُوهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ الظُّلُمَاتِ يَخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ وَاللَّهُ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ*

شأنش را بگویم چیست: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» از آن اوست هر آنچه در محوطه کیهانها و آسمانهاست و هر آنچه در محوطه این سیاره کوچک است - یعنی زمین - همه چیز از آن اوست؛ ملکش هم مال اوست؛ حکومت و سلطنتش هم مال اوست. «وَلَا مُنَازَعَةَ لَهُ فِي أَمْرِهِ»؛ در دعای افتتاح می خوانیم؛ در امر خدا و در حکومت خدا هیچ کس حق ندارد مُنازعه^۱ کند. اگر کسی را خدا نشانده آنجا، گفت ای بندگان! سخن این را بشنوید، از او پیروی کنید؛ [اطاعتش] کنید. اگر نه، طاغوت است. اگر خدا او را معین و منصوب نکرده بود، این طاغوت است.

طاغوت یعنی آنی که مقابل خداست، آنی که وسیله تجاوز است، وسیله تعدی است، یا خود متجاوز و متعدی است. «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» و این فضا و جوّ بی نهایت کیهانی، هر آنچه هست، از آن اوست و در قبضه قدرت اوست، و هر آنچه در زمین است که شما می بینید.

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ». انبیا و اولیا شفاعت می کنند. انبیای عظام الهی و اولیا، بلکه شهدا و صلحا، در روز قیامت شفاعت می کنند و مانعی ندارد شفاعت. شما حضاری که اینجا تشریف

۱. ستیزه کردن، خصومت کردن

دارید، عده‌ای مسئله شفاعت را بی‌قید و شرط پذیرفته‌اید. یک عده ممکن است - افرادی که قدری در این مسائل دنبال دلیل می‌گردند - مردد باشند. من در آن مسجد^۱ یک وقتی صحبت کرده‌ام، در درس قرآن راجع به شفاعت، و از آیات قرآنی و با دلیل خردپسند انسانی، ثابت کردم که شفاعت هست. هیچ مانعی ندارد که پیغمبر شفاعت کند. شفاعت قیامت، مثل پارتی‌بازی ادارات اینجا نیست؛ اصلاً یک چیز دیگر است، مقوله دیگری است، حرف دیگری است. شفاعت قیامت را مثل توبه انسان بدان، مثل دعا بدان، که برای یک مرده شما دعا می‌کنید، برای یک زنده دعا می‌کنید، استغفار می‌کنید: *اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِفُلَانٍ*، خدایا فلان کس را بیامرز؛ نیایش می‌کنید. شفاعت را یک چیزی در ردیف اینها بدان، منتها برای روز قیامت.

و البته همه کس هم نمی‌توانند این کار را بکنند. آنجا هر کسی مشغول و گرفتار خود است: «*لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ*»^۲. مگر انبیا و اولیا هستند که آنها می‌توانند، و شهدا و صالحین و دانشمندان آگاه جامعه، آن کشتی‌بانان و راهنمایان مجتمع بشری،

۱. احتمالاً اشاره به مسجد امام حسن مجتبی

۲. سوره مبارکه عبس / آیه ۳۷، «در آن روز، هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد.»

اینهایی که در دنیا قدم‌های بزرگ برداشتند، اینهایی که در دنیا کارهای خوب کردند، اینهایی که بندگان خوب خدا بودند، در قیامت می‌توانند دستگیری کنند. قرآن هم ناطق است، عقل ما هم با همهٔ نقصش می‌فهمد این سخن قرآن را. زود قضاوت نکنند بعضی، فوراً شفاعت را رد کنند یا یک‌طور بدی نسخش کنند و تعبیرش کنند؛ نه، شفاعت درست است.

پس انبیا و اولیا شفاعت می‌کنند؛ اما جز به اذن او، هیچ‌کس نمی‌تواند شفاعت کند. قدرت او آن‌چنان همه‌جا را فراگرفته است که حتی بندگان صالح و شایسته هم، تا او اذن ندهد، تا او اجازه ندهد، حق ندارند از کسی شفاعت کنند. مسئله، مسئلهٔ دل‌خواهی نیست. «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» کیست آن‌کسی که شفاعت کند در نزد او از کس دیگری، مگر به اذن و فرمان خود او، مگر به اجازهٔ او؟ سرتاسر این آیات، قدرتِ قاهرهٔ خدایی را مجسم می‌کند و هر کلمه‌ای، فتح بابِ دریایی از معارف اسلامی است؛ اگر کسی دقت و تدبر کند. من فقط ترجمه می‌کنم.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ»، جبهه‌های دشمن، مخالفان حکومتِ الله، مخالفان توحید، ستیزه‌گرانی که با همهٔ وجود

خود، در سراسر زندگی، علیه راه و روش پیامبران تلاش کردند و کوشیدند، اینها گمان نکنند که خدا هم مثل بقیه معارضین و دشمن‌های آنهاست که می‌شود سرشان را کلاه گذاشت و از پشت خنجر زد و توطئه چید؛ چنین نیست. وقتی طرفت خدا بود، وقتی که رودرروی خدا قرار گرفتی، منتظر ضربت قاطع خدا باش؛ هر که هستی. چرا؟ برای خاطر اینکه از همه نقشه‌های تو، خدا آگاه است. از همه راه‌ها و کارهایی که در پیش گرفتی، خدا داناست، خدا مطلع است. «يَعْلَمُ» می‌داند، «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» آنچه پیش روی آنهاست، «وَمَا خَلْفَهُمْ» و آنچه پشت سر آنهاست؛ یعنی به وجودشان احاطه دارد.

«وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ» و آنها احاطه ندارند به چیزی از دانش او، «إِلَّا بِمَا شَاءَ» مگر آنچه خود او بخواهد. هر اندازه‌ای که خودش از دانش خود، در اختیار بشر قرار بدهد، بشر می‌فهمد و می‌داند. خوب، باز نشان دیگری از قدرت او: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» کرسی او، یعنی قدرت و توان او، دست مقتدر او بر سراسر آسمان و زمین مسلط و مُسَيِّرٌ است. گسترده است قدرت او بر سراسر آسمان و زمین. کلمه کرسی را هم به انواع و اقسامی معنا کرده‌اند.

۱. حافظ و نگهبان، این کلمه با توجه به قواعد زبان عربی مصیطر هم نوشته می‌شود.

آنی که جزو این معانی است، یکی این است که من گفتم، که به نظر من مناسب تر می رسد. معانی دیگر هم هست البته.

«وَلَا يُؤَدُّهُ حِفْظُهُمَا» نگاه داری آسمان و زمین، خدا را خسته نمی کند.

«وَهُوَ الْعَلِيُّ» و اوست بلند، «الْعَظِيمُ» بزرگ. این صفت خداست.

درباره سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» یک شب اینجا صحبت کردیم، «قُلْ

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را معنا کردم. عرض کردم آنجا؛ عیناً همین جا هم همان

حرف است. همه پندارهایی که در باب معبود قلبی و فکری انسان،

ممکن است وجود داشته باشد، در میان جامعه های گمراه، به وسیله

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» زدوده می شود. «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» نمی خواهد خدا

را معرفی کند. می بینید که راجع به ذات خدا هیچ چیز نمی گوید.

یکی است، بی نیاز است، نزاییده، زاییده نشده، همتا و همپا ندارد.

خودش چیست؟ درباره چه بودن، که بودن، سخنی نیست. اسلام

این طور دستور می دهد. آنچه که در «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» هست، معرفی

خصوصیاتی است از خدا که آن خصوصیات می تواند برای انسان

آموزش بدهد، آموزنده باشد.

عیناً آیه الکرسی همین است. آنچه که درباره خدا گفته شده اینجا،

صفات خداست، خصوصیات خداست؛ آن هم نه صفاتی که فقط

به درد صندوقچه ذهن و حافظه انسان بخورد، فقط به درد این

بخورد که ذاکره^۱ و حافظه ما را پُر کند و جای حرف‌های حسابی را بگیرد. همچنانی که حرف متکلمین^۲ و متعقلین^۳ طول تاریخ اسلام این بوده؛ که متکلمین غالباً این گونه مسائلی که به هیچ کار زندگی نمی‌آمده، به اینها می‌پرداختند.

و البته این کار، کار خلفا بود، خلفای بنی‌عباس و بنی‌امیه؛ در زمان بنی‌امیه کمتر، در زمان بنی‌عباس خیلی بیشتر. این دست‌های قوی سیاست، این مزدورانِ هوا و هوسِ خودشان و مزدورکنندگان فکر و زبان و دل‌دیگران، برای اینکه جامعه اسلامی چشم باز نکند، برای اینکه جامعه اسلامی حرف حساب سرش نشود، برای اینکه جامعه اسلامی توحید خالص اسلامی را نفهمد - که اگر می‌فهمید، تحمل نمی‌کرد منصور را و هارون را و تحمل نمی‌کرد معاویه را و عبدالملک را - برای اینکه مردم در آن نفهمیدن‌ها بمانند، برای اینکه وقت پیدا نکنند که دردهای اجتماعی خود و نکته‌های فکری اسلام را درک کنند، سرشان را گرم می‌کردند به یک سلسله مباحث بی‌اصل و بی‌پایه و بی‌اساس. بحثی درباره

۱. قوه باطنی که مطالب را در ذهن نگه می‌دارد و گاه به مناسبتی به یاد می‌آورد.

۲. کسی که در علم کلام (علم بررسی و اثبات عقاید اسلامی با توجه به متون اولیه دینی) تبحر دارد.

۳. خردمند و دانا، در اینجا مقصود فلاسفه‌اند.

خلق قرآن؛ آیا قرآن مخلوق است یا ازلی؟ سالیانی آدم‌ها کشته شدند، آدم‌ها تکفیر شدند، سر این قضیه خلق قرآن؛ یعنی آیا قرآن مخلوق است یا اینکه ازلی‌ست؟ از قدیم، از اول و ازل بوده، یک وقتی خلق نشده. شما فکرش را بکنید که این مسئله چقدر چَرَنَد^۱ است. اصل مسئله چَرَنَد است. متکلمین اسلامی به تحریک خلفا [فعالیت می‌کردند]؛ این خلیفه می‌آمد روی کار، این جبهه را تقویت می‌کرد. مدت‌هایی در مجالس، در منازل، در گوشه کنار، در مساجد، در مناسبتِ خطبه، به مناسبت‌های دیگر، کوبیده می‌شدند صاحبان آن طرز فکر مخالف. باز فرصتی گیر آنها می‌آمد، آن خلیفه بعدی می‌دید نه دیگر، این شعار کهنه شده، این اسلحه کُند شده، آن طرف را تقویت می‌کردند؛ حالا شما بکوبید، حالا شما سنگ بزنید، حالا شما چه بکنید.

سالیانی، بلکه قرن‌ها، این فکرِ اسلامی را متحجر نگه‌داشتند، و امروز من و تو داریم ضربه و لطمه آن تحجرها را می‌بینیم. که اسلام «يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»^۲ حالا گدای در خانه عشرتکده یک‌مشت دشمن خداست. حالا مسلمان، ذلیل و درمانده ضد

۱. سخن پوچ و بیهوده

۲. پیامبر اکرم، نهج‌الفصاحة / «اسلام برتری می‌گیرد و چیزی بر آن برتری نگردد.»

اسلام است. حالا دنیا، دنیای طاغوت است؛ و الا چرا، چرا باید باشد؟ آیا اسلام نمی گوید «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۱؟ مگر اسلام برای این نیست؟ چرا باید فکر اسلامی، فکر مسلمین، عقب ترین فکرها؛ جامعه شان منحط ترین^۲ جامعه ها؛ دردهایشان، دوا و درمان نشده ترین دردها؛ گره هایشان، ناگشوده ترین گره ها باشد؟ که به قول آن گویندهٔ مسلمان، خطاب به امیرالمؤمنین می کند، می گوید:

«بردار سر ز خاک که جز پیروان تو

دیگر نماند برده که زنجیر نگسلید»^۳

باید این طور شده باشد؟ این برای چیست؟ چوب همان چندصد سال تحجر را می خوریم، توقف را می خوریم. و بعد از توقف، توقف است. اگر خواستی کسی را تنبل کنی، مدتی در تنبل خانه بیندازش، بعد که آمد بیرون، خودش تنبل می شود. اینها خشت اول را کج گذاشتند که تا ثریا این دیوار کج برود بالا، و همین طور شده و همیشه چنین است.

۱. سوره مبارکه توبه / آیه ۳۳، سوره مبارکه فتح / آیه ۲۸، سوره مبارکه صف / آیه ۹، «تا آن را بر هر

چه دین است، پیروز گرداند.»

۲. پست، فرومایه

۳. پاره نکرد.

۴. نعمت میرزازاده

دست‌های سیاست برای اینکه فکر انسان‌ها را و جامعه را از مسیرهای صحیح و اصلی منحرف کند، آنها را سرگرم می‌کند یا به شکم، یا به مسائل جنسی و غرایز حیوانی، یا به اختلافات فکری دروغین، اختلافات بی‌پایه و بی‌اساس، اختلاف برای مسائلی که معنایی ندارد. قرآن نمی‌خواهد، این‌گونه مسائل کلامی را در آیاتش بیاورد درباره‌ی خدا. آنچه از آن صحبت می‌شود، چیزهایی است که مفید است؛ برای جامعه، دانستن آن لازم است و ندانستن آن مضر است.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ». مجموعاً وقتی که شما می‌خوانید آیه‌الکرسی را، تا اینجایی که فعلاً خواندید «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»، آیه اول را، وقتی که با تدبیر و توجه و تذکر این آیه را تا اینجا می‌خوانید، یک‌وقت وقتی که سر بلند کنید از قرآن، یا از گریباتان سرتان را درمی‌آورید، نگاهی به دنیا می‌کنید، آن وقت می‌بینید که چه بیخود معطلند این خداوندگاران دروغین. می‌بینید چه بیجا مردم را به زنجیر و اسارت می‌کشند این مدعیان الوهیت در زمین.

آنجا آدم می‌فهمد که آیه‌الکرسی فایده‌اش چیست. آنجا آدم می‌فهمد که چرا به ما می‌گویند آیه‌الکرسی را بخوان،

دوباره بخوان، ده‌باره بخوان. در روزِ عرفه سیدالشهدا، صدبار آیه‌الکرسی را بخوان. آدم آنجا می‌فهمد که چرا این قدر تأکید می‌کنند. در نماز بخوان، بعد از نماز بخوان، صبح بخوان، شب بخوان؛ چون این پرچم توحید است در دست، چون این آموزش‌دهنده راه توحید است به انسان‌های معتقد به اسلام.

به ما می‌گویند این دارو را بنوش تا خاصیتش را ببری. ما این دارو را فقط بو می‌کنیم، فقط شیشه‌اش را نگاه می‌کنیم، احیاناً لمس می‌کنیم، این شیشه را می‌بوسیم، سرِ طاقچه می‌گذاریم؛ هرگز نمی‌نوشیم!

آیه‌الکرسی را بنوشید؛ ای مسلمانان قرآن‌خوان! آیه‌الکرسی درس است برای ما و این آیه اولش است.

آیه اول به‌طور خلاصه، رسواگرِ خداوندگاران زمین است؛ رسواکننده مدعیان الوهیت است. هرکس این صفات را دارد، بیاید؛ ما بنده او می‌شویم. اگر بنده‌اید شما هم مثل ما، شما را هم خواب می‌گیرد، چُرت می‌گیرد، زندگی‌تان مثل زندگی ما محدود است، زندگی ما به زندگی شما بسته نیست - قبل از شما زنده بوده‌ایم، بعد از شما هم زنده خواهیم ماند، اگر این‌طور است که پس زندگی ما محدود به زندگی شما نیست، بنابراین وابسته

به آن زندگی هم نیست - قیوم نیستید، حیّ نیستید و بقیه صفات خدا را ندارید، دستی به کیهان و دستی بر زمین ندارید، کرسی شما و قدرت و توان شما، آسمان و زمین را قبضه نکرده است؛ پس ول معطلید. بیخود ادعای الوهیت می کنید. ما نمی پذیریم الوهیت شما را. این [مطابق با] آیه الکرسی نیست.

به همین جهت است که وقتی آن مرد مسلمان، وارد قصر امپراتور روم می شود، به او می گویند: اگر وارد شدی باید به خاک بیفتی. می گوید: چرا؟

می گویند: به خاطر اینکه نزد ما آمدی، امپراتور که آنجا نشسته، هر که وارد شد، باید به سجده بیفتد.

می گوید: من نمی آیم. پیغامم را هم نمی رسانم و برمی گردم. چرا مگر؟ می گوید: ما آمده ایم تا این سنت و آیین را برافکنیم که بشر، بنده بشر باشد.

به قول اقبال پاکستانی^۱: من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد. خب، یعنی چه؟ پیش خدا دیگر. بنده خداییم همه مان دیگر، پیش خدا. این آیه اول.

۱. (۱۲۵۶-۱۳۱۷) محمد اقبال لاهوری، فیلسوف و شاعر فارسی گوی پاکستانی و از شخصیت های برجسته جریان روشنفکری اسلامی. برای آشنایی بیشتر با ایشان، به گفتار «اقبال لاهوری» از مجموعه گفتارهای صهبا مراجعه کنید.

آیه دوم؛ قرآنتان را باز کنید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۱ آنچه آیین ماست، با اکراه همراه نیست.

ما به زور فکرمان را نمی‌خواهیم به جهان تحمیل کنیم. بله، اگر چنانچه دستی بیاید تا جلوی زبان قرآن ما را بگیرد، قطعش می‌کنیم. اگر مُشتی بلند شود تا بر سر خواننده قرآن کوبیده شود، مشتش را باز می‌کنیم. اگر کسی پرده‌ای و حجابی درمقابل آیین اسلام و قرآن بکشد، ما آن پرده را می‌دریم.

مسلمانان صدرِ اول، زبانشان این بود - که از قرآن آموخته بودند - اقدام می‌کنیم برای اینکه مزاحمانِ هدایت را از بین ببریم؛ اما به اکراه و جبر، فکرمان را به کسی ارائه نمی‌دهیم. هر کس دید و خواست و پسندید، بردارد؛ اگر هم نپسندید، از نظام ما و از بهره‌های جامعه ما برخوردار باشد؛ اشکالی ندارد. در جامعه نبوی و علوی و توحیدی، یهود و نصاری هم خوب زندگی می‌کنند.

یک وقتی این را شاید خواننده باشم برایتان، این قطعه از تاریخ را که حالا اشاره فقط می‌کنم، وقتی که بیت‌المقدس را و شهر حُمص را که در حدود شامات است، مسلمانان فتح کردند در

۱. سوره مبارکه بقره/آیه ۲۵۶

سال‌های اول بعد از رحلت پیغمبر^۱ - با اینکه می‌دانید در آنجا مسئله، مسئله امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه و رسول اکرم نبود - آنهایی که عامل کار بودند، آنها را ما با رکن کامل نمی‌بینیم، صددرصد نبودند؛ مردمان ناقص، احیاناً بعضی مُعرض. در عین حال همان صورت اسلام که آنجا رفته بود، وقتی که رفتند آنجا از مردم مالیاتی گرفتند و پولی به صندوق بیت‌المال داده شد از طرف مردم آنجا.

بعد از مدتی امپراتور حمله کرد. بعد از مدت موقتی مسلمانان خواستند شهر را خالی کنند. وقتی خواستند شهر را خالی کنند، مردم را صدا زدند، گفتند که آقایان شما تاکنون به ما پول دادید به‌عنوان مالیات - مالیات سرانه، اصطلاحاً جزیه - بیاید پول‌هایتان را پس بگیرید.

ای بابا! هرگز دولتی را ما ندیدیم، نشنیدیم که بعد از آنی که مالیات

۱. منطقه شامات، شامل سرزمین‌هایی است که امروزه کشورهای سوریه، اردن، لبنان، فلسطین، قبرس، بخش‌هایی از ترکیه و مصر در آن جای دارند. این سرزمین در زمان خلیفه اول، ضمیمه قلمرو اسلام گشت. شهر حُمص که در حال حاضر سومین شهر بزرگ کشور سوریه و در غرب این کشور است، در سال پانزدهم هجری قمری به تسخیر مسلمانان درآمد. بیت‌المقدس یا بیت‌المقدس (اولی، نام اصیل تری است) از کهن‌ترین شهرهای جهان، قبله اول مسلمانان، و مقدس‌ترین شهر مشترک بین یهودیان، مسیحیان و مسلمانان است. در سال هفده هجری قمری، توسط مسلمانان فتح شد. در حال حاضر این شهر در سرزمین‌های اشغالی کشور فلسطین واقع شده و رژیم نامشروع صهیونیستی آن را پایتخت خود می‌داند.

را گرفت، بخواهد پس بدهد به مردم. چرا پس می‌دهید؟
گفتند: ما این مالیات را از شما گرفته بودیم که دفاع کنیم از شما.
ما در مقابل قدرت ظالم و غاشم^۱ امپراتور، متعهد بودیم از شما
دفاع کنیم و این مالیات را هم شما به عنوان کمک به تجهیزات
نظامی و غیر ذلک به ما می‌دادید؛ حالا که نمی‌توانیم دفاع کنیم،
این مالیاتتان.

بعد مردم، رو کردند به اینها، گفتند که لَعَدْلُكُمْ وَ وِلَايَتُكُمْ أَحَبُّ
إِلَيْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ^۲، گفتند این عدالت شما و حکومت شما بر ما، برای
ما خیلی محبوب تر است از حکومت امپراتور.

رومی‌ها - زمان روم بود، امپراتوری روم شرقی بود - مردم یک
کشور، از خداوند گاران دروغینشان که در گذشته بر آنان تسلط
و فرمانروایی داشتند، بیزاری جستند به نفع اسلام. اسلام را قبول
کردند. یهودی‌ها آمدند جلو؛ این نمک‌شناس‌هایی که در طول
اسلام، جز محبت و خدمت از مسلمان‌ها و شمشیرهای بُرنده
مسلمان‌ها نصیب اینها نشد، و جز ضرر و لطمه از اینها به مسلمین
نرسید، جز ضرر و لطمه؛ از کعب‌الاجبارشان و وهب بن مَنبَه‌شان و

۱. ستمگر و غاصب

۲. فتوح البلدان (احمد بن یحیی بلاذری، متوفی قرن ۳ ه. ق.)

عبدالله بن سلام شان^۱ بگیرید در صدر اسلام تا الی یومنا هذا^۲ و تا هر وقتی که اینها باشند، این شجره خبیثه، همیشه برای اسلام و مسلمین، منشأ ضرر و زیانند. اینها این قدر از عدل اسلام لذت برده بودند که آمدند قسم خوردند بر تورات، سوگند به تورات که ما شما را رها نمی کنیم، امپراتور را بگیریم. اگر امپراتور بیاید، ما هم می آییم کنار شما، با امپراتور می جنگیم. رعایای^۳ امپراتور این طور حرفی زدند. از نظام اسلامی برخوردار بشوند، اما مجبورشان نمی کنیم که فکر اسلامی را بپذیرند.

آن وقتی شمشیر در کار بود که دستها، پردهها را جلوی چشم گرفته بودند، نمی گذاشتند حرفهای حق به گوش جهانیان برسد؛ اما بعد از آنی که رشد و عی^۴، هدایت و ضلالت، راه راست و راه چاله چوله و ناهموار از یکدیگر جدا شدند، مردم فهمیدند اسلام

۱. به عالمان یهودی «احبار» می گفتند. کعب الاحبار، قطب علمای یهود بود که در زمان خلیفه دوم مسلمان شد. او با نقل روایات جعلی، پایه های حکومت معاویه در شام را تثبیت کرد. عبدالله بن سلام از علمای یهود و از قبیله خزرج بود که هنگام ورود پیامبر به مدینه، اسلام آورد و حضرت، او را عبدالله نامید. وه بن منبه در زمان خلیفه سوم به دنیا آمد. پدرش از دانشمندان بزرگ اهل کتاب بود که در زمان پیامبر، اسلام آورد.

اسلام آوردن چنین افرادی منشأ ورود اسرائیلیات به معارف اسلامی شد. مقصود از اسرائیلیات، افسانه ها و روایاتی ست که از تورات و منابع تحریف شده یهودی گرفته شده است.

۲. تا به امروز

۳. جمع رعیت

۴. گمراهی

چه چیز خوبی است، فهمیدند برکت خداست، فهمیدند که برای زندگی شیرین و لذت بخش است، دیگر اکراه و اجباری در میان نیست. «لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» در دین اکراه و اجباری نیست، «قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» آشکار شده است راه راست از راه گمراهی.

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى». اصرار هم نداریم کسی مؤمن به خدا بشود؛ اصرار نداریم، نه اینکه دلمان نمی خواهد، چرا؛ پیغمبر اکرم مثل پدر این امت و مثل پدر بشریت، مایلند که همه، بندگان خدا باشند؛ اما زوری نیست. اما بدانند بشریت که اگر به طاغوت کافر شد، اگر به قدرت های خدای گونه و مدعیان خداوندی، اگر کافر به آنها شد، سر باز زد از ایمان و اعتقاد و اطاعت آنان، و مؤمن به خدا شد، بدانند که به «عُرْوَةِ وَثْقَى»، به دستاویز مستحکم چنگ زده است. بدانند که همین درست است. بدانند این راه، راه صحیح است؛ این راه است که او را به کمال خواهد رسانید، در این پیچ و خم ها و در این چاله چوله هایی که در زندگی انسان هست؛ این انسان را می رساند به آن بهشت سعادتى که هر انسانی شيفته و عاشق آن است. «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» هر که کافر شود به طاغوت - آن رقیب خدا - «وَأَوْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» و ایمان آورد به خدا، «فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»

بی گمان چنگ زده است به عُرْوَه وُثْقَى، به دستاویز محکم تر، «لَا انْفِصَامَ لَهَا» دستاویزی که هیچ گسستگی برای آن نیست. «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» خدا شنواست، می شنود آنچه را می گوید. «عَلِيمٌ» داناست، می داند آنچه را که انجام می دهید.

خب حالا طاغوت مگر چه عیبی دارد؟ چرا بایستی ما از طاغوت بگریزیم و به خدا بپیوندیم؟ چرا مگر؟ طاغوت چه مانعی دارد؟ طاغوت عیبی ندارد؛ عیبش این است که تو را از نور به ظلمت می برد. برای تو دنیایی تاریک و دلی تاریک و قبری تاریک و جهانِ پس از این دنیایی تاریک و خلاصه روحی و فکری و چشمی و وجودی تاریک می آفریند. سراپا تاریکی، سراپا ظلمت، سراپا بدبختی و تیره روزی و سیاه روزی، عیب طاغوت این است. اما خدا به عکس است؛ تیرگی ها را از تو می گیرد. هم تیرگی های مادی را از تو می گیرد، فقر را از تو می گیرد، به تو غنا و ثروت می دهد؛ نظام اسلامی این است. جهل را می گیرد، فرهنگ عالی و متعالی و برتر می دهد. دودستگی ها و اختلافات و بغض ها و نفاق ها را ریشه کن می کند؛ به جای آن، نهالِ مودت و برادری و راحتی و آسایش می دهد. کاری می کند که رقابت مردم، بر ضد یکدیگر

بودن نباشد؛ مسابقه در خیرات باشد. که در روایاتی است راجع به آخرالزمان، در وقت ظهور حکومتِ حقّه الهیه؛ سؤال می کند از امام که آن روز مردم چه می کنند؟ حاصل سؤالش این است، مضمون سؤال این است. این نیروهای عظیمی که خدا در وجود انسان به ودیعه گذاشته، اینها آن روز برای چیست؟ امام می فرماید که: «يَتَسَابِقُونَ إِلَى الْخَيْرَاتِ» مسابقه می دهند در راه نیکی ها.

الله این طوری است. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»، «ولی» را دوست معنا کرده! بیخود معنا کرده؛ گفته ایم مکرر. «اللَّهُ وَلِيُّ» خدا سرپرست، نگاهبان؛ به صورت دقیق تر اگر بخواهید معنا کنید، هم جبهه و طرفدار است. «ولی» به این معناهاست. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» خدا نگاهبان و سرپرست و هم جبهه و همگام آن کسانی است که ایمان آورده اند.

«يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» از ظلمات، تاریکی ها، نفهمی ها، ندانی ها، بدبختی ها، جهل ها، غرض ها آنها را بیرون می کشد، به سوی نور، نور هدایت، نور ایمان، نور جامعه آباد و آزاد، نور فضایل اخلاقی، خلاصه نور انسانیت رهنمون می شود. اما «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» آن کسانی که کافر شدند، خدا را نپذیرفتند و در جبهه طاغوت ماندند، اینها «أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» طاغوت سرپرست و نگاهبان آنهاست. زمامشان در دست طاغوت است.

همه کاره‌شان طاغوت است.

طاغوت با آنها چه می‌کند؟ «يُخْرِجُوهُمْ مِنَ التَّوْرَةِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» آنها را از نور به ظلمت می‌کشد. مگر نوری دارند؟ بله، نور فطرت در اینها خاموش می‌شود. نور انسانیت در آنها از بین می‌رود. آنچه را که گوهر درخشنده و شب‌چراغی ست که خدا به آنها داده، آن از آنها گرفته می‌شود، و اینها هیچ چیز نمی‌فهمند، به بلاهت می‌افتند، تاریک می‌شوند.

اما به این هم اکتفا نمی‌شود؛ «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» اینها یاران آتشند؛ هم آتش آن دنیا، هم آتش این زندگی؛ در آتش فقر، در آتش مذلت، در آتش زبونی.

ای بسا غنیِ ثروتمندی که زبون است. ای بسا مقتدري که ضعیف است. به ظاهرش نگاه نکن، به ادعا و سخن بزرگش اعتنا نکن. او بنده است، او برده است، او خوار است، او کوچک است. او کسی است که برای خاطر همین ظاهر، مجبور است جنایت کند، مجبور است فاجعه‌آفرینی کند، مجبور است دزدی کند، مجبور است ظلم کند. پس او زبون هواهای خود است و زبون دیگرانی که ممکن است بر او تسلط داشته باشند. او زبون است، شخصیت ندارد. این آتش است؛ آتش این دنیا است، و در ورای این دنیا هم آتش غضب

بی نهایت پروردگار در آن جهان. «هُم فِيهَا خَالِدُونَ» آنها در آن جاودانه اند. ببینید؛ نور و ظلمت. ممکن است فکر کنید که خب، چطور خدا یاور مؤمنین است؟ پس چرا در کربلا و در واقعه زید بن علی^۱ و در جاهای دیگر، چرا نصرتشان نداد؟ چرا یاری شان نکرد، اگر خدا با آنها بود؟

این اشتباه از آنجا ناشی می شود که ما خیال کنیم یاری شدن یک جبهه، فقط به این است که سرهای دشمنان شان از بدن ها بیفتند، و این اشتباه است. یاری شدن یک جبهه به پایدار ماندن آن جبهه است. آن جبهه باید بماند؛ ولو افرادش بروند، افراد دیگری بیایند. آن جبهه ای که مدعی ست، آن جبهه ای که می خواهد پیش برود، آن جبهه ای که می خواهد دنیا را تصرف بکند، پایدار ماندن آن جبهه به پایدار ماندن فکر اوست. خیلی کسانی بودند که صاحبان فکری بودند؛ خودشان مُردند و رفتند.

آیا شما هرگز می توانید بگویید حضرت موسی، چون خودش از دنیا رفت، پس از بین رفت؟ نه، دین موسوی ماند، دین ابراهیم ماند، ادیان دیگر ماندند.

۱. زید از فرزندان امام سجاد است که به انتقام خون امام حسین، در سال ۱۲۲ ه. ق علیه حکومت بنی امیه و از کوفه قیام کرد؛ اما کوفیان او را تنها گذاشته و این قیام با شهادت او به پایان رسید. برای اطلاع بیشتر به کتاب «انسان ۲۵۰ ساله» / حلقه سوم، مراجعه کنید.

حق و باطلش را کار ندارم؛ باطل‌ها هم همین‌طور است. ماندن یک گروه، به ماندن جبهه آنهاست و ماندن جبهه آنها، به ماندن فکر آنها. وقتی که فکرشان باقی ماند، وقتی که فکرشان غالب شد، وقتی قضاوت تاریخ به سود آنها شد، اینها خودشان هم از بین رفته باشند، نابود نشده‌اند، شکست نخورده‌اند، از بین نرفته‌اند.

حتی گاهی برای اینکه فکر بماند، امضا می‌کنند این فکر را و منشوری را که فکر در آن هست؛ با چه؟ با آن رنگ ثابت، با آن رنگ زائل‌نشده‌ی، و آن خون است. با خونشان امضا می‌کنند، مثل حسین بن علی صلوات الله وسلامه علیه، با خونشان امضا می‌کنند. امضا می‌کنند تا این از بین نرود. و این مطلب را امروز در این دنیای جدید، در این فرهنگ‌های نو، خوب فهمیده‌اند، خوب درک کرده‌اند و رسیده‌اند. می‌گویند پای هر فکری که امضای خون بود، آن فکر می‌ماند. هر فکری که امضای خون پایش بود، آن خواهد ماند در تاریخ. و لذا ببینید که همه افکاری که در تاریخ باقی مانده، دارای طرف‌دار بوده، آنهایی هستند که قربانی برایش داده شده، و حسین بن علی با این حساب فاتح است، پس خدا با اوست و یاور اوست.

..پروردگارا! به محمد و آل محمد تو را سوگند می‌دهیم ما را به

مقام فداکاران و مجاهدان راهت، هرچه بیشتر و بیشتر آشنا بفرما.
 پروردگارا! به محمد و آل محمد، ما را با راه و روش و زندگی و
 سیره محمد و آل محمد نزدیک تر و آشناتر و عارف تر بگردان.
 پروردگارا! به محمد و آل محمد، ما را شیعه حسین بن علی زنده
 بدار و شیعه آن حضرت بمیران.
 پروردگارا! به محمد و آل محمد، قلب مقدس ولی عصر از ما
 خشنود بگردان.

از آنچه که گفتیم و شنیدیم بهره وافر برای همه ما منظور بدار.
 رَحِمَ اللهُ مَنْ قَرَأَ الْفَاتِحَةَ

بعضی دیگر از گفتارهای منتشر شده

قیام حسینی

از بین بیانات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دربارهٔ علت قیام ابا عبدالله، دو سخنرانی مهم در سال‌های ۶۱ و ۶۳ انتخاب شده و به سبک مقارنه، به‌شکل یک سخنرانی واحد درآمده‌اند. معظّم‌له در این سخنرانی‌ها، دو نظریهٔ رسیدن به حکومت و شهیدشدن را برای علت قیام رد می‌کنند و با آوردن مثال‌هایی از بیانات امام حسین، هدف ایشان را قیام در مقابل انحراف نظام اسلامی عنوان می‌کنند، که این عمل واجب در زمان پیغمبر نمی‌توانست انجام شود.



روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا

این گفتار، مقاله‌ای از حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای است که اولین بار، در سال ۱۳۵۶ چاپ شده است. معظّم‌له آن را به درخواست یک دانشجو و در پاسخ به این سؤال که «اعتقاد به توحید، عملاً چه نقشی در زندگی انسان دارد؟» نوشته‌اند. عنوان مقاله، نام یکی از فصول کتاب «طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن» است؛ و مطالب آن، بسط داده‌شدهٔ مطالب همان فصل است. معظّم‌له در این مقاله از هفتاد و هشت آیهٔ توحیدی قرآن استفاده کرده‌اند.



اقبال لاهوری، متفکر و مصلح انقلابی

علامه اقبال لاهوری، از برجسته‌ترین شخصیت‌های روشنفکر اسلامی است که وجودش را دغدغهٔ احیای اسلام و بیداری امت اسلامی پُر کرده بود. این موضوع در جریان حضور مقام معظّم رهبری بر سر مزار او در سفر به پاکستان و سخنرانی ایشان در افتتاحیهٔ کنفرانس بزرگداشت علامه اقبال در دانشگاه تهران، مورخ اسفندماه ۱۳۶۴ به‌خوبی نمایان است. این گفتار با پوشش این دو رویداد، نمایشگر ارادت و علاقهٔ معظّم‌له به علامه اقبال لاهوری هم هست.



